



در جستجوی ناکجا آباد (بررسی تطبیقی آرمان شهر در شعر جبران خلیل جبران و سهراب سپهری)*

فاروق نعمتی^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور

تاریخ پذیرش: ۹۰/۱۱/۲۰

تاریخ دریافت: ۹۰/۹/۵

چکیده

آرمان‌شهر در اندیشه‌ی شاعران و ادیبان، مدینه‌ی فاضله و ناکجاآبادی است که در آن، همه‌ی انسان‌ها در آزادی و سعادت زندگی می‌کنند و از ظلم و جور و بی‌عدالتی خبری نیست. رؤیای چنین جامعه‌ی آرمانی، در میان شاعران رمانتیسم، نمود بیشتری دارد؛ چرا که این شاعران، به دلیل احساس نوعی تنهایی

1. E.mail: faroogh.nemati@gmail.com

*. این مقاله مستخرج از طرح پژوهشی و با اعتبار پژوهشی (گرنه) دانشگاه پیام نور کردستان صورت گرفته است.

و غربت، به طرح آرمان‌شهر خیالی و جهان مثالی خود می‌پردازند و آن را به گونه‌های مختلفی تجسم می‌کنند. جبران خلیل جبران و سهراب سپهری، به عنوان دو شاعر رمانتیک در ادبیات معاصر فارسی و عربی، از میان گونه‌های مختلفی که می‌توان برای رمانتیسیم قائل شد، به طور ویژه به رمانتیسیم آرمان شهری پای‌بند بوده‌اند و تلاش آنها بر این بوده تا با مشرب‌ی عرفانی و رویکردی صوفیانه، دنیای رؤیایی خود را ترسیم نمایند. سهراب، «شهر پشت دریاها» و گاهی «هیچستان» و «ده بالادست» را سمبل‌هایی از دنیای آرمان‌شهر خود می‌داند، و در مقابل جبران نیز، «جنگل» را نماد آرمان‌شهر خود برگزیده است. همچنین هر دو شاعر، ویژگی‌هایی همچون عشق، عدالت، زیبایی، معرفت و شناخت و ...، برای جهان مطلوب خود برمی‌شمارند. در این پژوهش و با شیوه‌ی تحلیلی-توصیفی و بر اساس مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی، به بررسی دیدگاه دو شاعر به مقوله‌ی آرمان‌شهر و ویژگی‌های آن خواهیم پرداخت.

کلیدواژه‌ها: شعر معاصر فارسی و عربی، آرمان‌شهر، رمانتیسیم، سهراب

سپهری، جبران خلیل جبران.

۱- مقدمه

بشر همواره از بی‌عدالتی، خشونت و ظلم موجود در جامعه‌ی ضد اخلاقی و به هم ریخته‌ی خود رنج برده است، و برای تسکین خود سعی نموده تا دنیای ایده‌آلی را در ذهن خود خلق نماید. این دنیای تخیلی که «ناکجاآباد» و یا «آرمان‌شهر» نامیده می‌شود، پناهگاه رؤیایی خوبی را برای آدمی فراهم آورده است تا او را از مشکلات زندگی بگریزند و در سایه‌ی آن و در دنیایی آزاد و فارغ از هرگونه هراس، با امنیت بیاساید. آرمان‌خواهی، بزرگ‌ترین عامل حرکت و تکامل آدمی بوده و او را داشته، تا هرگز در حصار محدود و ثابت واقعیت موجود در طبیعت و زندگی ساکن نشود، و همین نیرو است که او را همواره به تفکر، کنجکاوی، حق‌یابی، ابتکار و خلق مادی و معنوی وا می‌دارد.

هنر و ادبیات، تجلی روح ایده‌آل این موجودی است که هرگز، تسلیم‌شدن در برابر

وضعی که جهان برایش تدارک دیده خشنود نیست، به ویژه انسان عصر جدید، که یک نگاهش به گذشته‌ای سراپا تیره و تار، و نگاه دیگرش به آینده‌ای روشن و عصری طلایی است و خواهان جهانی پرشکوه و جلال می‌باشد. شاعران و ادیبان، همواره در جستجوی این ناکجاآباد آرمانی خود برآمده‌اند و در بستر شعر خود، چنین جهان مطلوبی را به تصویر کشیده‌اند.

در این مقاله، با درنگی ویژه در شعر «پشت دریاها» از سهراب سپهری، و همچنین قصیده‌ی «المواكب» از جبران خلیل جبران، نگاه دو شاعر، به آرمان‌شهر و ویژگی‌های آن مورد بررسی قرار گرفته است. البته این بررسی، بر بنیان رویکرد مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی استوار است. این مکتب بر خلاف مکتب فرانسه، بر این عقیده است که برای تطبیق دو اثر ادبی، نیازی به تقارن تاریخی میان آن دو نیست؛ بدین مفهوم که بدون این که مبادله‌ای میان دو اثر صورت گرفته باشد و یا این که ارتباطی میان دو نویسنده برقرار شده باشد نیز، می‌توان به تطبیق دو اثر ادبی پرداخت. (کفافی، ۱۳۸۲: ۱۴) با توجه به پشتوانه‌ی عرفانی و نوع جهان‌بینی مشترکی که سهراب و جبران از آن برخوردارند، دیدگاه‌های آنها در موضوعات مختلف شعری، شباهت فراوانی با هم دارد.

۲- پیشینه‌ی پژوهش

مقالات و تحقیقات بسیاری در مورد شخصیت و زوایای ادبی سهراب سپهری و جبران خلیل جبران صورت گرفته که برخی از آنها به قرار زیر است:

(ارم ذات العماد و نگرش صوفیانه جبران خلیل جبران، مجله تخصصی زبان و ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، ش ۱۵۷، تابستان ۱۳۸۶ ش، صص ۱۹۱-۲۱۲) از حامد صدقی و اکبر محمدی؛ (زبان خیال و معرفت‌شناسی مشترک در نی نامه مولوی، «چنگ بادی» کولریچ، و قصیده «المواكب» جبران خلیل جبران، مطالعات عرفانی، ش ۵، بهار و تابستان ۱۳۸۶ ش، صص ۱۲-۳۲) از فاضل اسدی امجد؛ (گفتمان عرفان در آثار جبران خلیل جبران، *الجمعیة الإيرانية للغة العربیة* و آدابها، ش ۴، زمستان ۱۳۸۴ ش، صص ۱۱۵-۱۳۰) از علی سلیمی و محمود شهبازی؛ (بررسی راه‌های رهایی انسان معاصر از وابستگی‌های دنیوی در شعر سهراب سپهری، نشریه ادب و زبان دانشکده ادبیات دانشگاه شهید باهنر کرمان، ش ۲۷، دوره‌ی جدید، بهار ۱۳۸۹) از ابراهیم رنجبر؛ (بررسی

فرآیند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری، مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال پنجم، بهار و تابستان ۸۶ش، صص ۵۱-۷۲) از مهدی شریفیان؛ (تحلیل رنگ در سروده‌های سهراب سپهری، نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه شهید باهنر کرمان، ش ۱۳، بهار ۸۲ش، صص ۶۱-۱۰۳) از کاووس حسن‌لی؛ (تحلیل گفتمانی شعر «پیغام ماهی‌ها» از سهراب سپهری، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ش ۶، بهار و تابستان ۸۶ش، صص ۸۴-۶۹) از سهیلا فرهنگی؛ (روان‌شناسی رنگ در اشعار سهراب سپهری، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، ش ۲، پاییز و زمستان ۸۲ش، صص ۱۴۵-۱۵۵) از سید علی قاسم‌زاده و ناصر نیکویخت؛ (شهود، نماد و شعر سهراب سپهری، مجله بوستان ادب، دوره دوم، ش ۳، پاییز ۸۹ش، صص ۲۰۱-۲۲۱) از ناصر علی‌زاده و عباس باقی‌نژاد؛ (نقد عرفانی شعر «نشانه» سهراب سپهری، فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)، سال ۱۶ و ۱۷، ش ۶۱-۶۲، زمستان ۸۵ و بهار ۸۶ش، صص ۱۵۷-۱۸۱) از مهدی شریفیان؛ (نماد در اشعار سهراب سپهری، پژوهشنامه علوم انسانی، ش ۴۵-۴۶، بهار و تابستان ۸۴ش، صص ۱۱۳-۱۳۰) از مهدی شریفیان؛ کتاب (به باغ همسفران؛ درباره‌ی جبران و سپهری) تألیف سید حسین سیدی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چ ۱، تابستان ۱۳۸۴؛ کتاب (سهراب سپهری و جبران خلیل جبران، تألیف مهدی رامشینی، چ ۱، تهران، فرهنگسرای میردشتی، ۱۳۸۵ش).

همچنین در مقالات زیر، موضوع آرمان‌شهر تا حدودی به بحث گذاشته شده است:

(اندیشه‌ی آرمان‌شهر در قصیده علی «بساط الريح» فوزی معلوف؛ مجله زبان و ادبیات عربی؛ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، ش ۲، بهار و تابستان ۱۳۸۹ش، صص ۱۴۷-۱۷۲) از علی منتظمی و دیگران؛ (چهره زمان در شعر معاصر عربی؛ مجله‌ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد؛ ش ۱۵۳، سال سی و نهم، ۱۳۸۵ش، صص ۱۶۱-۱۷۵) از نجمه رجائی؛ (جدال خیر و شر، درونمایه شاهنامه فردوسی و کهن الگوی روایت؛ مجله‌ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد؛ ش ۱۵۸، سال چهارم، ۱۳۸۶ش، صص ۱۰۱-۱۱۶) از یحیی طالبیان و دیگران؛ (رمانتیسم و تفکر اجتماعی؛ ترجمه: یوسف ابادری، مجموعه مقالات رمانتیسم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۳ش، صص ۱۱۹-۱۷۳) از رابرت سه‌یر و میشل لووی.

بر این اساس و طبق بررسی نگارندگان، تاکنون مقایسه‌ای تطبیقی در مورد موضوع آرمان‌شهر، در شعر این دو شاعر انجام نشده است و چنین پژوهشی، بحثی نو در این زمینه

است.

۳- آرمان شهر؛ تعریف و ماهیت آن

«آرمان شهر» و یا همان مدینه‌ی فاضله و یا به قول شیخ اشراق سهروردی، «ناکجاآباد» (سهروردی، ۱۳۸۰: ۲۱۱)، معادل فارسی واژه‌ی «اوتوپیا» (utopia)، و مرکب از دو سازه‌ی یونانی (topos) به معنی «مکان»، و (ou) به معنی «نا» می‌باشد. بنابراین مفهوم اوتوپیا، یعنی آنچه که در مکان نیست و وجودش، به دور از حقیقت بوده و خیالی است. این اصطلاح در ادبیات، به آن دسته از آثار ادبی گفته می‌شود، که به طرح جامعه‌ی آرمانی می‌پردازد. توماس مور (۱۵۳۵م) (Thomas More)، انسان‌گرای انگلیسی، در قرن ۱۵ و اوایل قرن ۱۶، برای نخستین بار این اصطلاح را به عنوان یک نوع ادبی خاص به کار برد. (داد، ۱۳۸۳: ۱۷) بنابراین به هرگونه تفکر و اندیشه‌ای، که نظامی آرمانی و رؤیایی را برای جامعه‌ی بشری ترسیم نماید، تفکر آرمان‌شهری می‌گویند. کتاب «شهر آفتاب» اثر کامپانلا (۱۶۳۹م)، و «آتلاتیس جدید» اثر فرانسیس بیکن (۱۶۲۶م)، از جمله کتاب‌هایی هستند که، مدینه‌ی فاضله‌ی بشر را از نوع نگاه خود به تصویر کشیده‌اند. (صلیبا، ۱۳۶۶: ۴۴۷) البته چنین تفکری را باید در فلسفه‌ی یونان باستان و در آراء افلاطون جستجو کرد. او در کتاب «جمهوریت» خود، با نگرشی ایده‌آلیستی به جهان هستی، نظریه‌ی «مَثَل» را مطرح نمود، که در حقیقت، تقابلی بود میان آنچه هست (دنیای واقعی)، و آنچه باید باشد (دنیای آرمانی و ایده‌آل). بسیاری از ادیبان و فیلسوفان نیز با پیروی از این تفکر افلاطونی، به بازخوانی دوباره‌ی آن از منظر خود پرداختند.

به نظر می‌رسد، اندیشه‌ی آرمان‌شهر، به نوعی برگرفته از تعالیم دینی نیز باشد؛ چرا که امام صادق(ع) در روایتی، به شهری پشت دریاها اشاره می‌کند، که مردم آن در پاکی و معصومیت به سر می‌برند: «عن ابي عبدالله عليه السلام، قال: إِنَّ لَهِ مَدِينَةً خَلْفَ الْبَحْرِ، سَعْتَهَا مَسِيرَةٌ أَرْبَعِينَ يَوْمًا لِلشَّمْسِ، فِيهَا قَوْمٌ لَمْ يَعْصُوا اللَّهَ قَطُّ وَ لَأَ يَعْرِفُونَ إبليسَ»: (مجلسی، ۱۹۸۳: ج ۵۴/ ۳۳۳) (خدا پشت دریا شهری دارد، که به اندازه‌ی چهل روز طول می‌کشد که خورشید آن را ببیند؛ در آن مردمی هستند که هیچگاه خدا را نافرمانی نکرده‌اند و ابلیس را نیز نمی‌شناسند).

با ظهور رمانتیسم، و زایش دوباره‌ی اندیشه‌های فلسفی معاصر در غرب، ایده‌ی آرمان شهری در میان شاعران رمانتیک پدید آمد. این شاعران با طرح مسائلی همچون گریز از

واقعیت و سفر بر روی بال خیال، و نیز «آنچه باید باشد، به جای آنچه هست»، (ثروت، ۱۳۸۵: ۸۸) ضمن فرار از واقعیت دردناک موجود، خود را با آرمان‌شهر رؤیایی خود تسلی می‌دادند.

نازک الملائکه را می‌توان نخستین شاعر معاصر عرب دانست که جهان آرمانی و مطلوب خود را اتوپیا نام نهاد و گفت: «اتوپیا، واژه‌ای یونانی، به معنای "لامکان" است، که من آن را به مفهوم یک شهر خیالی در عالم شعر به کار می‌برم». (الملائکه، ۱۹۹۷: ۱۹۷)

در جهان‌بینی آرمان‌شهری رمانتیک، یکی از مفاهیم آزادی، رهایی از مظاهر تمدن است و چنان‌که گرایش از رمانتیسیم، که دارای بینش ضد نظام سرمایه‌داری و دستاورد آن یعنی شهرنشینی باشد، رمانتیسیم اتوپیایی نامیده می‌شود. (سه‌یر، ۱۳۸۳: ۱۳۸) این پدیده در نگاه رمانتیک‌ها، منجر به از بین رفتن حالت فطری و پاکی طبیعت می‌شود، چرا که «هر آنچه را طبیعت می‌سازد، انسان نابود می‌کند». (جبران، ۱۹۶۴: ۳۳۵)

۴- جبران خلیل جبران (۱۸۸۳ - ۱۹۳۱م)

جبران خلیل جبران، نویسنده، نقاش و شاعر معاصر عرب، در ژانویه ۱۸۸۳ در روستای «بشری» واقع در شمال لبنان و در خانواده‌ای مسیحی - مارونی به دنیا آمد و در سال ۱۹۳۱، به دلیل بیماری سرطان کبد، در سن ۴۸ و در شهر نیویورک درگذشت و در زادگاهش در لبنان به خاک سپرده شد. (الفاخوری، ۱۹۸۶: ۲۲۴/۲) جبران آثار فراوانی از خود به جای گذاشت که در مجموعه‌ای کاملی به چاپ رسید. رمان‌ها و داستان‌هایی همچون «الأرواح المتمردة»، «عرائس المروج»، «الأجنحة المتكسرة»، «دمعة و ابتسامه»، «النبی»، «البدائع و الطرائف» و ... از جمله آثار داستانی اوست. همچنین نخستین قصیده‌ی او با نام «المواكب» (کاروان‌ها)، در سال ۱۹۱۹ منتشر شد. این قصیده، «تصویری از انسانیت است که راه خود را گم کرده و شهر، با همه‌ی پیچیدگی‌ها و سر و صداهایش، او را در خود فرو برده است». (کامل، ۲۰۰۰: ۸۵) شاعر در این شعر و در قالب مفاهیمی رازگونه، مردم را به خروج بر تقلیدها و قوانین دعوت می‌کند و از آنها می‌خواهد که از این تمدن نابهنجار امروزی که موجب بدبختی بشریت شده است، دوری گزینند و سادگی را الگوی زندگی خویش قرار دهند.

۵- سهراب سپهری (۱۳۰۷ - ۱۳۵۹ش)

سهراب سپهری در مهرماه ۱۳۰۷ در شهر کاشان به دنیا آمد؛ «اهل کاشانم، پیشه‌ام نقاشی است». (سپهری، ۱۳۷۸: ۲۷۱-۲۷۲) و در سال ۱۳۵۹، به دلیل مبتلا شدن به سرطان خون، در تهران درگذشت. او از درخشان‌ترین چهره‌های شعر معاصر است و از «پایه‌گذاران مدرنیسم در شعر فارسی» (باباچاهی، ۱۳۷۷: ۷۹) به حساب می‌آید. «مهم‌ترین ویژگی شعر سهراب، غنای آن از نظر جوهر شعری است». (یاحقی، ۱۳۸۸: ۱۲۱) او در شکستن وزن و قافیه‌ی شعر سنتی، پیرو نیماست؛ ولی به لحاظ شکل ذهنی شعر و پیام، راهش از نیما کاملاً جدا می‌گردد. شعر سپهری در بسیاری مواقع، تجریدی، فلسفی و غنائی است. فرهنگ هند و چین باستان، دنیای جدیدی بر وی گشود و شعرش را به طور کامل، سوررئالیستی کرده است. (شمیسا، ۱۳۸۲: ۵) مجموعه اشعار «مرگ رنگ»، «زندگی خواب‌ها»، «آوار آفتاب»، «صدای پای آب»، «شرق اندوه»، «مسافر»، «حجم سبز» و ... از جمله اشعار سپهری است.

۶- آرمان‌شهر در شعر جبران (قصیده‌ی المواکب)

قصیده‌ی «المواکب» جبران، تجلی‌گاه اندیشه‌ی آرمان‌شهری او و «یکی از سمبلیک‌ترین نوشته‌های جبران» (سیدی، ۱۳۸۴: ۱۱۴) است. «جنگل» در این قصیده، به عنوان بهشت گمشده‌ی شاعر مطرح می‌شود. (الحاوی، ۱۹۹۸: ۷۴) این قصیده، مشتمل بر ۲۰۳ بیت است و همچون ساختار «مؤشحات»، به ادوار مختلفی تقسیم می‌شود. مجموعه این قصیده، گفتگویی فلسفی میان آوای پیری وارسته و پخته، با آوای جوانی است که تازه به دوران بلوغ گام نهاده است. (نعیمه، ۱۹۶۴: ۲۱؛ جبر، ۱۹۸۳: ۹۴) موضوعات مختلفی میان این دو آوا صورت می‌گیرد که عبارتند از: نیک و بد، حقیقت هستی، اندوه و شادی، دین، عدالت، قدرت، علم، آزادی، لطف، عشق، سعادت، مرگ و جاودانگی. به طور کلی، عنوان «المواکب»، «نماد گروه‌های بشری است که به سوی هدف نامحدود در حرکتند». (سیدی، ۱۳۸۴: ۱۱۶)

جدالی که در این قصیده میان این دو آوا صورت می‌گیرد، تعبیری است از ستیز درونی، میان جبرانی که از جهان تناقضات و تبعات ناشی از آن، همچون گمراهی و فساد به تنگ آمده، و جبرانی که آهنگ و قصد حرکت به سوی جهان کمال و خوشبختی و دنیای عرفانی خود را دارد، که در چنین جهان آرمانی، همه‌ی تناقضات اخلاقی و رفتاری از بین می‌رود و آرمان‌شهر رؤیایی شاعر محقق خواهد شد. شاعر نماد و سمبل چنین جهانی را **غاب** (جنگل) می‌داند.

نخستین آوا، تصویری از واقعیت موجود در جهان است، که آکنده از نادانی، مرگ نیکی ها و رواج بدی است؛ و مردمی که «در تعیین سرنوشت خود، هیچ دخالتی ندارند» (کامل، ۲۰۰۰: ۴۶) و بدین گونه بازیچه‌ی دستان روزگارند و روزی نیز در هم خواهند شکست:

الْخَيْرُ فِي النَّاسِ مَصْنُوعٌ إِذَا جُبِرُوا وَالشَّرُّ فِي النَّاسِ لَأ يَفْنَىٰ وَإِنْ قُبِرُوا
وَأَكْثَرُ النَّاسِ أَلَاتٌ تُحَرِّكُهَا أَصَابِعُ الدَّهْرِ يَوْمًا ثُمَّ تَتَكَبَّرُ
(جبران، ۱۹۹۴: ۴۱۷)

۱- نیکی در میان مردم ساختگی است، آن هم زمانی که بدان وادار شوند؛ و بدی در میان آنها نابود نمی‌شود، حتی اگر در گورشان کنند.

۲- بیشتر مردم ابزارهایی هستند که انگشتان روزگار، آنان را به جنبش در می‌آورد و سپس روزی در هم می‌شکنند.

در دنیایی که غم و اندوه بر آن حاکم است و افراد کمی هستند که از زندگی خود خرسندند:

وَقَلِّ فِي الْأَرْضِ مَنْ يَرْضَى الْحَيَاةَ كَمَا تَأْتِيهِ عَفْوًا وَلَمْ يَحْكَمْ بِهِ الضَّبْرُ
(همان، ۴۱۸)

۱- و در زمین، شکار کسانی که از زندگی خرسند باشند و آن را همان طور و بدون تکلف بپذیرند و دچار ملالت و اندوه نباشند، اندک است.

و نیز در جهانی که مردم آن، تنها پوسته‌ی دین را دریافته‌اند و همچون ابزاری آن را به خدمت گرفته‌اند:

إِنَّ الدِّينَ فِي النَّاسِ حَقْلٌ لَيْسَ يَزْرَعُهُ غَيْرُ الْأَلْيِ لَهُمْ فِي زَرْعِهِ وَطَرُّ
مِنْ أَمَلٍ بِنَعِيمِ الْخُلْدِ مُبْتَشِرٍ وَمِنْ جَهْلٍ يَخَافُ النَّارَ تَسْتَعِرُّ
فَالْقَوْمُ لَوْلَا عِقَابُ الْبَعَثِ مَا عَبَدُوا رَبًّا وَلَا لَوْلَا ثَوَابُ الْمُرْتَجَى كَفَرُوا
كَأَنَّما الدِّينَ ضَرْبٌ مِنْ مَتَاجِرِهِمْ إِنْ وَاظَبُوا رَبِحُوا أَمْ أَهْمَلُوا خَسِرُوا
(همان، ۴۱۸)

۱- دین در میان مردم، به منزله‌ی کشتزاری است، که تنها کسانی که به زراعتش نیاز دارند، در آن به کشت و کار نمی‌پردازند.

۲- از امیدواری که به نعمت بهشت جاویدان دلخوش است، و یا از نادانی که از آتش فروزان دوزخ، واهمه دارد.

۳- پس اگر کیفر رستاخیز نمی‌بود، مردم پروردگاری را نمی‌پرستیدند؛ و اگر پاداشی که بدان امید بسته‌اند نمی‌بود، کفر و ناسپاسی پیشه می‌کردند.

۴- گویی دین، نوعی از سوداگری و تجارت آنان است؛ که اگر آن را پاس دارند، سود می‌برند، و اگر از آن غافل شوند، زیان و خسران می‌بینند.

در زمینی که عدل و دادگری در آن وجود ندارد و قوانین آن ناعادلانه و غیر منصفانه است:

وَ الْعَدْلُ فِي الْأَرْضِ يُبْكَى الْجِنَّ لَوْ سَمِعُوا بِهِ وَ يَسْتَضْحِكُ الْأَمْوَاتُ لَوْ نَظَرُوا
فَسَارِقُ الزَّهْرِ مَذْمُومٌ وَ مُحْتَقَرٌ وَ سَارِقُ الْحَقْلِ يُدْعَى الْبَاسِلُ الْخَطِرُ
(همان، ۴۱۹)

۱- و عدالت در زمین، پریان را اگر بدا گوش فرا دهند، می‌گریانند؛ و مردگان را اگر بدان بنگرند، می‌خنداند.

۲- پس دزد گل، توبیخ و تحقیر می‌شود، ولی دزد مزرعه، دلیر و شجاع خوانده می‌شود.

جهانی که ظلم و بردگی بر آن حاکم است و حق از آن کسی است که پنجه‌ای نیرومندتر از دیگران دارد:

وَ الْحَقُّ لِلْعَزْمِ، وَ الْأَرْوَاحُ إِنْ قَوِيَتْ سَادَتْ وَ إِنْ ضَعُفَتْ حَلَّتْ بِهَا الْغَيْرُ
(همان، ۴۱۹)

۱- حق از آن اراده است؛ اگر روان‌ها زورمند شوند، برتری یابند و اگر ناتوان گردند، در معرض دگرگونی‌ها قرار می‌گیرند.

در این دنیا، دانش واقعی وجود ندارد و علم، همچون رؤیایی است که مورد تمسخر دیگران قرار می‌گیرد؛ دانشمند حقیقی، از جامعه‌ی خود طرد می‌گردد و با اطرافیان‌ش بیگانه می‌شود:

وَ أَفْضَلُ الْعِلْمِ حُلْمٌ إِنْ ظَفَرَتْ بِهِ وَ سِرَتِ مَا بَيْنَ أبنَاءِ الْكَرَى سَخِرُوا
فَإِنْ رَأَيْتَ أَخَا الْأَحْلَامِ مُنْفَرِداً عَنْ قَوْمِهِ وَ هُوَ مَنْبُودٌ وَ مُحْتَقَرٌ
فَهُوَ النَّبِيُّ وَ بُرْدُ الْعَدِّ يَحْجِبُهُ عَنْ أُمَّةٍ بِرِدَاءِ الْأَمْسِ تَأْتِرُ
(جبران، ۱۹۹۴: ۴۲۰)

۱- برترین دانش، رؤیاست که اگر بدان دست‌یازی، و میان خفتگان روی، تو را به تمسخر گیرند.

۲- اگر دیدی که فرد رؤیابین از قوم خود تنهاست و طرد و تحقیر شده است.

۳- بدان که او پیامبر است و جامعه‌ی فردا او را از مردمی که لباس دیروز را بر تن کرده اند، پوشانده است.

در نگاه جبران، آزادی واقعی در جامعه‌ی انسانی شکل نمی‌گیرد، چرا که حتی اگر کسی، در ظاهر آزاد باشد، ولی ندانسته در امیال و افکار خود اسیر است و یا اینکه، دربند کسی می‌گردد که دوستش دارد:

وَ الْحُرُّ فِي الْأَرْضِ يَبْنِي مِنْ مَنَازِعِهِ سِجْنًا لَهُ وَ هُوَ لَا يَدْرِي فَيُوتَسَّرُ
فَإِنْ تَحَرَّرَ مِنْ أبنَاءِ بَجْدَتِهِ يَظَلُّ عَبْدًا لِمَنْ يَهْوَى وَ يَفْتَكِرُ
(همان، ۴۲۰)

دنیایی که محبت و مهربانی در آن جایی ندارد:

۱- وَ اللَّطْفُ فِي النَّاسِ أَصْدَافٌ وَ إِنْ نَعَمْتَ
۱- و لطافت و مهربانی در میان مردمان، صدف‌هایی است که هرچند بزرگند، ولی مرواریدهایی در درون آنها نیست.

در این دنیا، سعادت و خوشبختی بشر، تنها رؤیایی بیش نیست و هیچگاه محقق نخواهد

شد:

۱- وَ مَا السَّعَادَةُ فِي الدُّنْيَا سِوَى شَبْحٍ يُرْجَى فَإِنْ صَارَ جِسْمًا مَلَأَ الْبَشْرُ
(همان، ۴۲۳)

۱- و خوشبختی در دنیا، جز سایه‌ای که بدان امید بسته شده، نیست؛ پس اگر به صورت جسمی درآید، بشر آن را به ستوه درآورد.

جبران چنین فساد و تباهی را که در جهان حاکم است، زاییده‌ی دوگانگی موجود در آن می‌داند؛ چرا که جهان هستی، نیک و بدی، اندوه و شادی، کفر و ایمان، عدل و ستم، حق و باطل، علم و دانش، قدرت و ضعف و ... را در کنار هم قرار داده است. از این رو برای زدودن فساد از چهره‌ی جهان، باید چنین تناقضاتی را از بین برد و انسجامی کامل و تام را در همه‌ی عناصر زندگی ایجاد نمود. جنگل (غاب)، تنها مکانی است که جبران، جهان ایده‌آل خود را در آن یافته است. البته باید گفت که طبیعت و مظاهر آن، زایشگاه اندیشه و تفکر جبران است و او در بیشتر حالات خود، از آن الهام می‌پذیرد. طبیعت چنان‌که جبران به آن می‌نگرد، محدوده‌ای خارجی نیست که انسان در برابر آن، به عنوان موجودی بیگانه به فعالیت پردازد، بلکه طبیعت، مظهر رؤیاهای انسان و آرزوهای نهفته‌ی اوست و خداوند، تمامی این رؤیاهای

آرزوهای بشر را در طبیعت متبلور ساخته است. (جبر، ۱۹۸۳: صص ۱۵۲-۱۵۸)
 جبران پس از ذکر هر یک از موارد ناهنجار دنیای امروزی، به توصیف صفات و ویژگی های آرمان شهر رؤیایی خود در جنگل می پردازد؛ از جمله اینکه در جهان مطلوب او، اندوه و غمی نیست:

۱- لَيْسَ فِي الْغَابَاتِ حُزْنٌ لَأَ وَ لَأَ فِيهَا الْهُمُومُ
 (جبران، ۱۹۹۴: ۴۱۷)

۱- در جنگل ها، نه اندوهی است و نه غمی!
 جایی برای دین و کفر نیست:

۱- لَيْسَ فِي الْغَابَاتِ دِينٌ لَأَ وَ لَأَ الْكُفْرُ الْقَبِيحُ
 (جبران، ۱۹۹۴: ۴۱۸)

۱- در جنگل ها، نه دینی است و نه کفری ناپسند.
 داد و ستمی در آن نیست:

۱- لَيْسَ فِي الْغَابَاتِ عَدْلٌ لَأَ وَ لَأَ فِيهَا الْعِقَابُ
 (همان، ۴۱۹)

۱- در جنگل ها، نه دادگری است و نه مجازاتی.

قدرت و وضعی در آن مشاهده نمی شود:

۱- لَيْسَ فِي الْغَابَاتِ عَزْمٌ لَأَ وَ لَأَ فِيهَا الضَّعِيفُ
 (همان، ۴۱۹)

۱- در جنگل ها، نه نیرومندی است و نه ناتوانی.

نشانی از علم و جهل، آزادگی و بندگی، عشق و کینه، امید و ناامیدی در این آرمان شهر

دیده نمی شود؛ حتی جان و جسم نیز در این جنگل، متحد و ناگسستنی هستند:

لَمْ أَجِدْ فِي الْغَابِ فَرْقًا بَيْنَ نَفْسٍ وَ جَسَدٍ
 فَالْهَوَاءُ مَاءٌ تَهَادَى وَ النَّادَى مَاءٌ رَكَدٌ
 (همان، ۴۲۴)

۱- در جنگل، تفاوتی میان جان و جسم نیافتم.

۲- پس هوا، آبی است که با پیچ و تاب می رود؛ و شبنم نیز آبی ساکن و راکد است.

زندگی و مرگ نیز در جهان مطلوب جبران رنگی ندارد:

لَيْسَ فِي الْغَابَاتِ مَوْتُ لَأَ وَ لَأَ فِيهَا الْقُبُورُ

فَإِذَا نِيَسَانٌ وَّلَّيْ لَمَّ يَمَّتْ مَعَهُ السُّرُورُ
(همان، ۴۲۵)

۱- در جنگل‌ها، نه مرگی است و نه قبرهایی!

۲- پس اگر نیسان (ماه دوم از فصل بهار) سپری شود، شادی با او نمی‌میرد.

بنابراین، جهان مطلوب جبران، از هرگونه دوگانگی و تناقضی به دور است و آدمی در

آنجا به سکون و آرامش دست می‌یابد:

لَيْسَ فِي الْغَابِ رَجَاءٌ لَّا وَ لَّا فِيهِ الْمَلَلُ
كَيْفَ يَرْجُو الْغَابُ جُزْءًا وَ عَلَي الْكُلِّ حَاصِلٌ؟
(همان، ۴۲۳)

۱- در جنگل، نه امید است و نه خستگی!

۲- جنگل چگونه جزئی را آرزو می‌کند، در حالی که همه چیز در آن وجود دارد.

البته جبران در پایان قصیده‌ی خود، اعتراف می‌کند که نه خود و نه انسان‌های دیگر،

قادر به محقق ساختن چنین جهان آرمان نیستند. در این حالت است که تبدیل جهان

رؤیایی و خیالی شاعر، به یک جهان حقیقی و واقعی، به ناامیدی و یأس تبدیل می‌شود و او

ناگزیر است که مردم را به تسلیم‌شدن در برابر قضا و قدر الهی فرا بخواند؛ چرا که هیچ راهی

برای تغییر این دنیا وجود ندارد:

الْعَيْشُ فِي الْغَابِ وَ الْأَيَّامُ لَوْ نُظِمَتْ فِي قَبْضَتِي لَعَدتْ فِي الْغَابِ تَنْتَبِرُ
لَكِنَّهُوَ الدَّهْرُ فِي نَفْسِي لَهُ أَرْبُ فَكَلَّمَا رُمْتُ غَابًا قَامَ يَعْتَذِرُ
وَ لِلتَّقَادِيرِ سُئِلَ لَّا تُغَيِّرُهَا وَ النَّاسُ فِي عَجْزِهِمْ عَن قَصْدِهِمْ قَصُرُوا
(همان، ۴۲۶)

۱- زندگی در جنگل چنان است، که اگر روزها در دست من نظام یابند و قرار گیرند، در

جنگل فرو می‌ریزند.

۲- ولی در ضمیر من، روزگار را چنان رندی و زیرکی است که هرگاه تحقق بیشه را

می‌کنم، به پوزش‌خواهی برمی‌خیزد.

۳- و تقدیرها (قضا و قدر الهی) را راهایی است که آنها را دگرگون نمی‌کند، و مردم در

ناتوانی خویش از رسیدن به مقصود خود، کوتاهی می‌ورزند.

آرمان شهر در شعر سهراب

سپهری در شعر «پشت دریاها» از مجموعه‌ی «حجم سبز»، جستجوگر آبرشهر آرمانی خویش است و جهان موعود خود را ترسیم می‌کند. «فراسوی دریاها، همیشه برای انسان، خیال‌انگیز و حسرت‌آفرین بوده و هست. آدمی در دور دست لایتناهی دریا، گویی انتهای جهان را می‌نگرد و در همان حال، به آغاز جهان‌هایی در فراسوها می‌اندیشد و ازلیت و ابدیت عالم را احساس می‌کند». (روزبه، ۱۳۸۹: ۲۶۸) در این شعر، از نشانه‌های زبانی به شکل ساده‌ای استفاده شده است و رمزا و استعاره‌ها، به سادگی دلالت بر مفاهیم آشنای ذهن دارد. قایق، آب، تور، مروارید، شب و پنجره، از واژه‌های کلیدی و معناساز این شعر به حساب می‌آیند. پی‌ریزی ساختار منسجم کلام در این شعر از یک سو، و همسان‌سازی آن با عناصر زندگی، با نشانه‌ها و مفاهیم ساده از سوی دیگر، از مؤلفه‌های برجسته در کلام اوست.

شعر «پشت دریاها»، «با آغاز زمین و زمان و حقیقت جهان بنیاد، در پیوند و یگانگی است»، (حسینی، ۱۳۷۱: ۵۳) و سهراب در آن، با ابداع زبانی شاعرانه و توسل به طبیعت و اجزای آن، توانسته است تا چشم‌اندازی تماشایی از آرمان‌شهر خود را بگشاید:

«قایقی خواهیم ساخت / خواهیم انداخت به آب / دور خواهیم شد از این خاک غریب / که در

آن هیچ‌کس نیست که در بیشه‌ی عشق / قهرمانان را بیدار کند». (سپهری، ۱۳۷۰: ۳۶۲)

شاعر در بند اول، علت سفر خود را بیان می‌کند و به نوعی بیانگر حالات عرفانی و خلوت شاعرانه‌ی خاص اوست. خاک این دیار، غریب و ناآشناست و شاعر در آن، احساس غربت و تنهایی می‌کند. در بیشه‌ی عشق شاعر، کسی قهرمانان به خواب رفته در بیشه‌ی عشق را بیدار نمی‌کند و حیاتی نو به افسانه‌های عاشقانه‌ی کهن نمی‌بخشد. مقوله‌ی عشق، در مکتب عرفانی سهراب، جایگاه ویژه‌ای دارد. او عشق را «رفیع‌ترین قله‌ی آگاهی» (أشو، ۱۳۸۲: ۶۳) و به عنوان «صدای خالص اکسیر» و مبدأ حرکت و نیز مسیر و غایت جستجوهایش می‌نگرد؛ همچنان که خودش می‌گوید:

«... و عشق، تنها عشق / تو را به گرمی یک سیب می‌کند مأنوس / و عشق تنها عشق / مرا

به وسعت اندوه زندگی‌ها برد / مرا رساند به امکان یک پرنده شدن / - و نوش داروی اندوه؟ / -

صدای خالص اکسیر می‌دهد این نوش». (سپهری، ۱۳۷۰: ۳۰۶-۳۰۷)

اما راز این ناآشنایی و غربت در چیست؟ سهراب به دنباله‌ی آن، با اشاره به عناصری

تصویرساز، که بار معنایی منفی دارند، راز غربت خود را بیان می‌کند:

«فایق از تور تهی / و دل از آرزوی مروارید/ همچنان خواهم راند». (همان، ۳۶۳)

در این بند، واقعیت اوضاع اجتماعی شاعر، با توجه به فضای اصلی شعر، بیان می‌شود؛ واقعیتی که از درون شاعر برخاسته است و برآمده از جهان‌بینی رومانتیک اوست. در ادامه می‌گوید:

«نه به آبیها دل خواهم بست/ نه به دریا - پریانی که سر از آب به در می‌آرند/ و در آن تابش تنهایی ماهیگیران/ می‌فشانند فسون از سر گیسوهاشان». (همان، ۳۶۳)

در این بخش، با زبانی کاملاً تصویری مواجه هستیم و شاعر همچون نقاشی هنرمند، به ترسیم آن می‌پردازد. چنین تصویرپردازی هم‌چنان ادامه می‌یابد:

«همچنان خواهم راند/ همچنان خواهم خواند:/ دور باید شد، دور/ مرد آن شهر اساطیر نداشت/ زن آن شهر، به سرشاری یک خوشه انگور نبود». (همان، ۳۶۳)

در شهری که «اساطیر» و «قهرمانان» هستی ندارند و زن نیز که نمادی برای سرخوشی و زیبایی است، به سرشاری انگور نیست. شهری که:

«هیچ آینه‌ی تالاری، سرخوشی‌ها را تکرار نکرد/ چاله آبی حتی، مشعلی را ننمود». (همان، ۳۶۴)

پی با این وجود، باید از چنین شهری دور شد:

«دور باید شد، دور/ شب سرودش را خواند/ نوبت پنجره‌هاست». (همان، ۳۶۴)

پنجره دریچه‌ای است که شاعر از آن به سوی آرمان‌شهر خویش می‌نگرد؛ آرمان‌شهری که باید به سوی آن روانه شد. «پنجره، سمبل ارتباط متقابل بین ما و فضای دیگر، و در پی آن، امکان دریافت از بیرون، یا عبور به سوی خارج و ماوراء و نیز، باز شدن ذهن به سوی فضای وسیع‌تر است. پنجره، سمبل ارتباط با فضاهای وسیع و تازه است». (شریفیان، ۱۳۸۴: ۱۱۷)

«همچنان خواهم خواند/ همچنان خواهم راند». (سپهری، ۱۳۷۰: ۳۶۴)

تا اینجا، اندیشه‌ی سفر و فلسفه‌ی گریز شاعر (از خود یا اجتماعش و یا هر چیز دیگر)، در کلام خلق شده است. اندیشه‌ای که سهراب، دیری است که به آن پرداخته است و چه بسا برای رسیدن به آن، از دهلیزهای تنگ و باریک طبیعت و عشق گذر کرده است و اکنون، آنچه را که از سرود پنجره‌ها باز یافته است، چنین به تصویر می‌کشد و آرمان‌شهر رؤیایی خود را در افقی بازتر می‌نمایاند:

«پشت دریاها شهری است/ که در آن پنجره‌ها رو به تجلی باز است/ بامها جای کبوترهایی است که به فواره‌ی هوش بشری می‌نگرند/ دست هر کودک ده ساله‌ی شهر، شاخه‌ی معرفتی است/ مردم شهر، به یک چینه چنان می‌نگرند/ که به یک شعله، به یک خواب لطیف». (همان، ۳۶۴)

در این بند، آرزوهای شاعر نمود یافته و در قالب تصویر درآمده است. عناصر مثبتی همچون «شاخه‌ی معرفت» و «فواره‌ی هوش بشری»، نظام همگن آرمان‌شهر شاعر را تشکیل می‌دهد. «دریا، رمزی از مرگ است؛ ولی مرگی که عین جاودانگی است. آدمی بایوستن به دریا، همچون رود محو می‌شود، ولی به بی‌کرانگی و ابدیت می‌رسد و در تولد مجدد خویش، به شهری می‌رسد که پنجره‌اش رو به تجلی باز است». (حسینی، ۱۳۷۵: ۲۰۶)

«خاک، موسیقی احساس تو را می‌شنود/ و صدای پر مرغان اساطیر می‌آید در باد». (سپهری، ۱۳۷۰: ۳۶۵)

در این شهر آرمانی، خاک با طنین عواطف آدمی گره خورده است و باد، سرشار از بالکوب مرغان اساطیر است. «مرغ، نماد جان یا نفس است؛ بدین معنا که نفس، خود را به صورت ذاتی، بالدار می‌بیند که به سوی عالم افلاک که موطن اوست، پرواز می‌کند، و این رمزی بسیار کهن است». (ستاری، ۱۳۷۲: ۱۹) شاعر در وزش بادهای، که «مظهر خودآگاهی و عبور خاطرات» (روزبه، ۱۳۸۹: ۲۷۱) است، طنین پرواز مرغان اساطیر را می‌شنود که فضا را پر از شکوه و شوکت افسانه‌ها و اسطوره‌های کهن می‌کند. در آرمان‌شهر سهراب، صدای اسطوره‌های قهرمانی و انسانی که او در آغاز شعر خود، از آنها نام می‌برد، هنوز به گوش می‌رسد. تصویرگری سپهری در این شعر، هنرمندی او را نشان می‌دهد و جلوه‌ای بی‌بدیل، از ترکیب شعر و نقاشی، به خواننده‌ی خود می‌نماید.

«پشت دریاها شهری است/ که در آن، وسعت خورشید، به اندازه‌ی چشمان سحرخیزان است/ شاعران وارث آب و خرد و روشنی‌اند/ پشت دریاها شهری است/ قایقی باید ساخت». (سپهری، ۱۳۷۰: ۳۶۵)

اکنون شاعر، با برشمردن ویژگی‌های آرمان‌شهر رؤیایی خود و لبریز از تمامی تجلیاتی که از آن شهر خیالی دیده و یا شنیده است، در انتهای سفر عارفانه‌ی خویش قرار دارد. آب دریا و جلوه‌های آن، خرد کودکانی که شاخه‌ی معرفت در دست دارند، فواره‌های هوش بشر، صدای پرواز مرغان اساطیر، روشنی تابش تنهایی، پنجره‌های رو به تجلی، چشمانی به وسعت

خورشید و ...، همگی میراثی از زیبایی‌های شهر آرزوهای شاعر هستند، تا این‌گونه وی به سلوک ذهنی خود عینیت بخشد؛ از همین روست که با اراده‌ای محکم، خود را آماده‌ی سفر به آن شهر می‌کند. شعر «پشت دریاها» را می‌توان به نوعی، الهام‌گرفته از روایت امام صادق(ع) دانست که پیشتر ذکر گردید. (رجوع کنید به: ص ۴-۵ مقاله)

«ده بالادست» و «هیچستان»، از جمله نمادهای دیگری است که سهراب در اشعار دیگر خود برای ترسیم آرمان‌شهر خود به کار می‌برد؛ از دهی رؤیایی نام می‌برد، که جای پای خداست:

«من ندیدم دهشان/ بی‌گمان پای چپرهاشان جای پای خداست/ ماهتاب آنجا می‌کند روشن پهنای کلام». (سپهری، ۱۳۷۰: ۳۴۷)

مردم این ده، همان «ده بالادستی» است، که باغ‌هایش آکنده از ترنم موسیقی است و ساکنانش، معنای «آب» را می‌فهمند:

«بی‌گمان در ده بالادست، چینه‌ها کوتاه است/ غنچه‌ای می‌شکفتد، اهل ده باخبرند/ چه دهی باید باشد!/ کوچه باغش پر موسیقی باد! / مردمان سررود، آب را می‌فهمند/ گل نکردنش، ما نیز/ آب را گل نکنیم». (همان، ۳۴۷)

سهراب در شعر «واحه‌ای در لحظه»، بار دیگر از آرمان‌شهر خود نام می‌برد، ولی این بار با واژه‌ی «هیچستان» از آن یاد کرده و می‌گوید:

«به سراغ من اگر می‌آیید/ پشت هیچستانم/ پشت هیچستان جایی است/ پشت هیچستان رگ‌های هوا، پر قاصدهایی است/ که خبر می‌آرند، از گل‌واشده‌ای دورترین بوت‌هی خاک». (همان، ۳۶۰)

در این سرزمین رؤیایی و ناکجاآباد شاعر، خلوت و تنهایی زیبایی برقرار است؛ از همین رو از وارد شدگان به آن می‌خواهد که «نرم و آهسته» بیایند، که مبادا خلوت او را پریشان سازند:

«آدم اینجا تنهاست/ و در این تنهایی، سایه‌ی نارونی تا ابدیت جاری است/... به سراغ من اگر می‌آیید/ نرم و آهسته بیایید، مبادا که ترک بردارد/ چینی نازک تنهایی من». (همان، ۳۶۱)

در یک جمله باید گفت، سهراب سپهری، خسته و دل‌زده از سلوک و کنش ناهنجار مردم، رو به جامعه‌ی آرمانی خود می‌کند؛ «جامعه‌ی آرمانی او نیز، جامعه‌ای عاری از ظلم و

سرشار از عدل و مساوات است». (رامشینی، ۱۳۸۵: ۲۳۱)

۸- موارد اشتراک دو شاعر در ترسیم آرمان‌شهر

۸-۱: بهره‌گیری از سمبل و نماد

خاستگاه اصلی سمبولیسم جبران و سپهری، مشرب عرفانی و نگرشی بوده که برآیند دنیای شهودی دو شاعر است. هر دو در سمبل‌آفرینی، به احوال و دریافت‌های خویش از جهان هستی، توجهی ویژه داشته‌اند و بهره‌مندی از سمبل و نماد را به صورت الزام و ضروری در تصویرسازی از آرمان‌شهر خود به کار گرفته‌اند. چرا که سمبل، «بهترین تصویر ممکن برای تجسیم چیزی است که ناشناخته است و نمی‌توان آن را به شیوه‌ای روشن‌تر نشان داد». (دلشوی، ۱۳۶۴: ۳۶)

در شعر سپهراب، «شهر پشت دریاها»، اساسی‌ترین نماد رمزی شاعر است، که تمامی تصاویر و تعابیر شعری، پیرامون آن در گردش است. «هیچستان» و «ده‌بالادست» نیز از دیگر نمادهای اوست. در شعر جبران نیز، «جنگل»، به عنوان مقصدگاه آرمانی شاعر، و نمادی برای جهان مطلوب او معرفی می‌شود. البته نمادها و سمبل‌های دیگری در شعر هر دو شاعر به چشم می‌خورد، که همگی در بستر دو نماد اصلی (شهر و جنگل)، قرار می‌گیرند.

۸-۲: نگاه مشترک به «عشق»

از موارد قابل توجه در اندیشه‌ی آرمان‌شهر جبران و سپهری، رویکرد مشترک هر دو به اهمیت عشق و محبت، به عنوان عاملی اساسی در مؤلفه‌های جهان آرمانی دو شاعر است. البته موضوع عشق و عاطفه به هستی و اجزای آن، از مسائل اساسی در گرایش رمانتیک‌ی به حساب می‌آید. جبران، یکی از ویژگی‌های ناپسند جهان امروز را ارزش کاستن از عشق می‌داند و می‌گوید:

و الْحُبُّ فِي النَّاسِ أَشْكَالٌ وَ أَكْثَرُهَا كَالْعُشْبِ فِي الْجِبَلِ لَأَ زَهْرٌ وَ لَأَ ثَمَرٌ
كَأَنَّهُ مَلِكٌ فِي الْأَسْرِ مَعْتَقَلٌ يَا بِي الْحَيَاةَ وَ أَعْوَانَ لَهُ غَدْرُوا

(جبران، ۱۹۹۴: ۴۲۲)

۱- عشق در میان مردم، شکل‌های گوناگونی دارد و بیشتر آن، مانند علف‌های مزرعه

است، که نه شکوفه‌ای دارد و نه ثمری!

۲- گویی عشق، پادشاهی دربند است که از زندگی می‌گریزد، و یارانی دارد که در حق او خیانت پیشه نموده‌اند.

ولی در مدینه‌ی فاضله‌ی جبران (جنگل)، عشق واقعی نهفته است؛ عشقی که با گوشت و پوست مردم درآمیخته و هر کسی نخواهد توانست، ادعای آن را بکند:

فَإِذَا الثَّيْرَانُ خَازَرَتْ لَمَّ تَقْلُ هَذَا الْهَيْبَامِ
 إِنَّ حُسْبَ النَّاسِ دَاءٌ بَيْنَ لَحْمٍ وَعِظَامِ
 (همان، ۴۲۲)

۱- پس چون گاوها (افراد عاشق‌نما)، بانگ برآورند، نمی‌گویی که این، بانگ عشق و دلدادگی است.

۲- در واقع عشق مردم، دردی میان گوشت و استخوان است.

در شهر آرمانی سهراب نیز که در پشت دریاها قرار دارد، شهری است که عشق و محبت موج می‌زند و مردم آن در یک «چینه» (دیوار کوتاه گلی)، که جلوه و زیبایی خاصی ندارد، ولی چنان می‌نگرند که گویی به یک شعله‌ی زیبا و یا به خواب و رؤیای لطیفی خیره شده‌اند: «مردم شهر به یک چینه چنان می‌نگرند/ که به یک شعله، به یک خواب لطیف» (سپهری، ۱۳۷۰: ۳۶۴)

نتیجه

در پایان به نتایج زیر دست یافته شد:

- اندیشه‌ی آرمان‌شهر در شعر سهراب و جبران، عکس‌العملی است در برابر غرق شدن انسان معاصر در گرداب دنیای مادی و صنعتی امروزی که بشر را از هرگونه عاطفه و احساسی تهی نموده است و او را در مسیر هلاکت و نابودی سوق می‌دهد. سهراب و جبران، به مدد «عقل باطنی و یا الهام شاعرانه» (غریب، ۱۹۷۱: ۷۸)، و با اندیشه و هنری که با تفکر عرفانی، آمیزشی تنگاتنگ یافته است، از دنیای نابهنجار خود می‌گریزند و آزادانه، به کشف و شهود حقیقت زندگی پرداخته، آن را در آرمان‌شهر خود جستجو می‌نمایند.

- «پشت دریاها»، نقطه‌ی عطف اندیشه‌ی آرمان‌شهری سهراب است و به راحتی می‌توان، نمودار سیر و سلوک معنوی شاعر را در این شعر به تماشا نشست. حرکتی که از آب آغاز می‌شود و در آب پایان بگیرد. در یک کلام باید گفت، آرمان‌شهر او و دل‌زدگی‌های وی از

عادت‌های روزمره و فرار از آنها، به روشنی در این شعر دیده می‌شود. همچنان که قصیده‌ی «المواكب» جبران نیز، تجلی‌گاه جهان آرمانی شاعر است و او با خشم و کینه نسبت به جامعه‌ی خود می‌نگرد و به طرح مشکلات آن می‌پردازد. وی با سیاه جلوه دادن هر آنچه هست، مدینه‌ی فاضله و آرمان‌شهر تخیلی خود را به‌دور از واقعیت‌ها بنا می‌نهد.

- دو شاعر از رهگذر رؤیایها و با زبانی نمادین، در صدد انتقال افکار و اندیشه‌های خود به مخاطب هستند؛ چرا که «رؤیایها با زبانی مجازی، یعنی به گونه‌ی تصاویر عاطفی و ملموس، اندیشه‌ها، داورى‌ها، دیدگاه‌ها، دستورات و گرایش‌هایی را انتقال می‌دهند». (یونگ، ۱۳۸۴: ۵۲) از همین رو، «جنگل» در شعر جبران، و «شهر پشت دریا» در شعر سهراب و نیز نمادهای دیگری همچون «ده بالادست» و «هیچستان» در اشعار دیگرش، نمادهای آرمان‌شهر رؤیایی دو شاعر است، که بهشت گمشده و خیالی آنان را ترسیم می‌نماید؛ شهر پشت دریاهاى سهراب، رمز عالم آباد و پر نعمت الهی و دنیای نیکی‌ها و معنویت است؛ در مقابل نیز، جنگل جبران، همان عالم مثالی و جامعه‌ی ایده‌آلی است که سعادت کامل را برای شاعر، با از بین بردن دوگانگی‌ها و تناقضات زندگی، تحقق می‌بخشد. رؤیایی که آدمیان در طول تاریخ، همواره برای رسیدن به آن در تکاپو بوده‌اند.

- نبودن غربت و تنهایی، حضور پررنگ عشق و محبت، شهر بیداری قهرمانان و اسطوره‌ها، وجود معرفت و شناخت، از مؤلفه‌ای جهان آرمانی سهراب است. همچنین ظهور نیکی، شادی، آزادی، عشق و مهربانی، عدالت، میل شدید به شناخت هستی، ارزش‌های انسانی و ... از ویژگی‌های آرمان‌شهر جبران است. هرچند نمادهای دو شاعر متفاوت بوده، اما رؤیایهای آن دو بسیار به هم نزدیک است.

منابع

- ۱- آشو، راجینیش، (۱۳۸۲ش)، *تائوئیزم و عرفان شرق دور*، ترجمه‌ی فرشته جنیدی، تهران، هدایت الهی.
- ۲- باباچاهی، علی، (۱۳۷۷ش)، *گزاره‌های منفرد*، تهران، نشر نارنج.
- ۳- ثروت، منصور، (۱۳۸۵ش)، *آشنایی با مکتب‌های ادبی*، تهران، سخن.
- ۴- جبر، جمیل، (۱۹۸۳م)، *جبران فی عصره وأثاره الأدبیة والفنیة*، ط ۱، بیروت، مؤسسه نوفل.

- ۵- الحاوی، ایلیا، (۱۹۹۸م)، الرومنسیه فی الأدب العربی والغربی، بیروت، دارالثقافه.
- ۶- حسینی، صالح، (۱۳۷۵ش)، گل‌های نیایش، شعر و نقد سهراب سپهری، چ ۱، تهران، انتشارات نیلوفر.
- ۷-، (۱۳۷۱ش)، نیلوفر خاموش (نظری به شعر سهراب سپهری)، چ ۲، تهران، انتشارات نیلوفر.
- ۸- خلیل جبران، جبران، (۱۹۹۴م)، المجموعه الكامله لمؤلفات، تقدیم: جمیل جبر، ط ۱، بیروت، دارالجلیل.
- ۹- داد، سیما، (۱۳۸۳ش)، فرهنگ اصطلاحات ادبی، چ ۲، تهران، انتشارات مروارید.
- ۱۰- دلاشو، م. لوفر، (۱۳۶۴ش)، زبان رمزی افسانه‌ها، ترجمه‌ی جلال ستاری، تهران، توس.
- ۱۱- رامشینی، مهدی، (۱۳۸۵ش)، سهراب سپهری و جبران خلیل جبران، چ ۱، تهران، فرهنگسرای میردشتی.
- ۱۲- روزبه، محمدرضا، (۱۳۸۹ش)، شعر نو فارسی؛ شرح، تحلیل و تفسیر، چ ۱، تهران، انتشارات حروفیه/ دانشگاه لرستان.
- ۱۳- سپهری، سهراب، (۱۳۷۰ش)، هشت کتاب (مجموعه اشعار سپهری)، چ ۱۰، تهران، کتابخانه‌ی طهوری.
- ۱۴- ستاری، جلال، (۱۳۷۲ش)، مدخلی بر رمزشناسی عرفانی، چ ۱، تهران، نشر مرکز.
- ۱۵- سهروردی، شهاب‌الدین، (۱۳۸۰ش)، آواز پر جبرئیل، تصحیح و مقدمه: سید حسین نصر، مقدمه و تحلیل فرانسوی: هانری کربن، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۶- سیدی، سید حسین، (۱۳۸۴ش)، به باغ همسفران؛ درباره‌ی جبران و سپهری، چ ۱، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی.
- ۱۷- شریفیان، مهدی، (تابستان ۱۳۸۴ش)، «نماد در اشعار سهراب سپهری»، پژوهشنامه‌ی علوم انسانی، ش ۴۵-۴۶، صص ۱۱۳-۱۳۰.
- ۱۸- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۲ش)، نگاهی به سپهری، چ ۸، تهران، انتشارات صدای معاصر.
- ۱۹- صلیبیا، جمیل، (۱۳۶۶ش)، فرهنگ فلسفی، ترجمه: منوچهر صانعی، تهران، حکمت.
- ۲۰- غریب، روز، (۱۹۷۱م)، تمهید فی النقد الحدیث، بیروت، دارالمکشف.
- ۲۱- الفاخوری، حنا، (۱۹۸۶م)، الجامع فی تاریخ الأدب العربی (الأدب الحدیث)، ط ۱،

- بیروت، دارالجيل.
- ۲۲- کامل، سلیمان، (۲۰۰۰م)، دراسة في شعر جبران خليل جبران، ط ۱، دار المرساء، سوريا (اللاذقية).
- ۲۳- كفاي، محمد عبدالسلام، (۱۳۸۲)، ادبيات تطبيقية، ترجمه‌ی حسين سيدى، چ ۱، مشهد، به نشر.
- ۲۴- مجلسى، محمد باقر، (۱۹۸۳م)، بحار الأنوار (الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار)، ط ۲، بيروت، لبنان، مؤسسة الوفاء.
- ۲۵- الملائكة، نازك، (۱۹۹۷م)، ديوان، بيروت، دارالعودة.
- ۲۶- نعيمه، ميخائيل، (۱۹۶۴م)، مقدمه مجموعه آثار عربى جبران خليل جبران، بيروت، دار صادر- دار بيروت.
- ۲۷- ياحقى، محمد جعفر، (۱۳۸۸ش)، جويبار لحظه‌ها، چ ۱۱، تهران، انتشارات جامی.
- ۲۸- يونگ، كارل گوستاو، (۱۳۸۴ش)، رؤياها، ترجمه‌ی ابوالقاسم اسماعيل پور، تهران، كاروان.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی